



سرود عمر

در آن گهی که مرا زاد مادر گیتی
جهان به دیده من جای ناشناسی بود
ولیک گرمی ئی آغوش مادرم آندم
امید زندگی ام بود در سرای وجود

کنون که رفته بسی سالها از آن دوران
گذشته عمر درین راه پُرنشیب و فراز
پس از حوادث شیرین و تلخ این دنیا
سرود عشق نخستین به گوشم آید باز

نوای مهر نه مذهب شناسد و نه نژاد
حدیث عشق نه آسان شود بیان به زبان
نوای عشق سرود نهاد انسان است
به هر تپیدن دل بین چه راز هاست نهان

بین که طفل چو پا می نهد درین عالم
نه خود شناسد و نی قوم و نی تبار پدر
ولی به قدرت ایزد بدون حرف و سخن
حدیث مهر بگوید چه ساده با مادر

نوای عشق زبان دل است و احساس است
به هر زبان و به هر مذهب و به هر آئین
ز روی مهر شود قلب ها بهم نزدیک
چو کردگار بشر را بیافریده چنین

اگر طوایف انسان به چشم ظاهر بین
به رنگ رنگ و گروهند و دسته های جدا
چو جمله زاده یک جوهرند و آب و گل
همه برابر یکدیگرند نزد خدا

به نزد خالق یکتا به نسل نازیدن
چو کیش مرده پرستان ز ریشه مردود است
ز روی کبر به قوم دگر نظر کردن
نماد نخوت فرعون و رسم نمرود است

بین بیزم جهان رنگ و بوی گلها را
که هر گلی به چمن جلوۀ دگر دارد
ولی به دیده دل، گل همیشه گل باشد
چو نقشهای عیان رنگ از گهر دارد

کنون ز بعد بسی ماه و سالهای دراز
سرود نغمۀ آن روز در نوای منست
اگر که شعر خوشی گویم و یا غم دل
فروغ مهر به هر نغمه رهگشای منست

ز فیض پرتو عشق است کاین جهان زیباست
چو کردگار جهان را به عشق کرده بنا
در آن دمی که بهم بسته رشته خلقت

ز نسج مهر نموده ست عالی پیدا

